

دوفصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال چهارم، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

## چگونگی اشتقاق مفاهیم غیر مکانی از مفهوم مکانی حرف اضافه «در» در حوزه معناسازی شناختی و براساس نظریه LCCM

علی افخمی<sup>۱</sup>  
سیده زهرا اصغری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۱۴

تاریخ تصویب: ۹۰/۷/۳

### چکیده

حرف اضافه «در» یکی از حروف اضافه مکانی<sup>۳</sup> فارسی و روشن‌ترین مفهومش، بیانگر رابطه هندسی- فضایی<sup>۴</sup> بین شیء<sup>۵</sup> متحرک (TR) و زمینه‌ای<sup>۶</sup> (LM) است که در آن واقع شده است؛ اما این واژه در کنار مفهوم مکانی‌اش، مفاهیم غیر مکانی<sup>۷</sup> یا حالتی<sup>۸</sup> متعددی را هم منتقل می‌کند. حال، سؤال این است که آیا این مفاهیم، مستقل از هم هستند و به‌طور تصادفی، به یک صورت واژگانی واحد نسبت داده شده‌اند یا اینکه به هم مربوط‌اند و ریشه‌ای مشترک دارند. فرضیه مقاله حاضر، این است که پیامدهای نقشی متعلق به مفهوم مکانی حرف اضافه «در»، نقطه اتصال و ارتباط مفاهیم

۱. استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران [afkhmi@ut.ac.ir](mailto:afkhmi@ut.ac.ir)

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی همدان [asghari222ir@yahoo.com](mailto:asghari222ir@yahoo.com)

3. Spatial
4. Spatio-Geometric
5. Trajector
6. Landmark
7. Nonspatial
8. State

غیرمکانی این واژه با مفهوم مکانی‌اش هستند. برای روشن شدن این مطلب، نخست، براساس مثال‌های موجود در متون نوشتاری معمول در زبان فارسی، کاربردهای مفهوم مکانی این حرف اضافه و پیامدهای نقشی مرتبط با این مفهوم را در بافت‌های مختلف به دست آورده‌ایم؛ سپس بافت‌هایی را شناسایی کرده‌ایم که در آنها، زمینه جداشدن پیامدهای نقشی از فضاها سازنده اولیه‌شان، یعنی رابطه هندسی - فضایی بین شیء و زمینه در مفهوم مکانی این واژه فراهم می‌شود؛ آن‌گاه به جداشدن پیامدهای نقشی مربوط به مفهوم مکانی این حرف اضافه، تبدیل شدن آنها به متغیرهای مستقل و درنهایت، شکل‌گیری مفاهیم غیرمکانی برای حرف اضافه «در» پی برده‌ایم؛ به این ترتیب، ارتباط بین مفاهیم به‌ظاهر دور از هم حرف اضافه «در» را مشخص کرده و در نتیجه، چندمعنایی بودن آن را ثابت کرده‌ایم.

### واژه‌های کلیدی: حرف اضافه «در»، چندمعنایی، نظریه LCCM.

#### ۱. مقدمه

حرف اضافه «در»، یکی از حروف اضافه مکانی و روشن‌ترین معنای آن، بیانگر رابطه‌ای هندسی - فضایی بین یک شیء و زمینه‌ای است که شیء در آن واقع شده است؛ اما این واژه در کنار مفهوم مکانی‌اش، مفاهیم غیرمکانی یا حالتی متعددی را هم منتقل می‌کند. حال، سؤال این است که چه رابطه‌ای بین مفاهیم مکانی و غیرمکانی این حرف اضافه وجود دارد؛ آیا این مفاهیم، مجزا و مستقل از هم هستند و به‌طور تصادفی، به یک صورت واژگانی واحد نسبت داده شده‌اند یا اینکه به هم مربوط‌اند و ریشه‌ای مشترک دارند؛ در صورتی که این مفاهیم، به هم مربوط‌اند چندمعنایی بودن واژه را نشان می‌دهند، چه رابطه‌ای بین آنها وجود دارد و چگونه می‌توان مفاهیم انتزاعی را با مفهوم مکانی مرتبط دانست.

درباره مفاهیم مختلفی که به یک صورت واژگانی نسبت داده می‌شوند، سه توجیه وجود دارد: همنامی<sup>۱</sup>، تک‌معنایی<sup>۲</sup> و چندمعنایی<sup>۳</sup> (تیلر<sup>۴</sup> و ایونس<sup>۵</sup>، ۲۰۰۳: ۵).

براساس توجیه همنامی، مفاهیم مختلفی که به یک صورت واژگانی منتسب شده‌اند، مستقل از هم هستند، هر یک به‌طور جداگانه با صورت‌های واژگانی مجزایی که اتفاقاً شبیه به هم هستند، جفت شده‌اند و هر کدام در یک مدخل از فرهنگ قرار می‌گیرند. این‌گونه نگرش به واژگان، از نوع سنتی است و نظریه‌پردازان متنقد و قدرتمندی، از بلومفیلد<sup>۶</sup> (۱۹۳۳) تا چامسکی<sup>۷</sup> (۱۹۹۵)، تمام خلاقیت و نظام‌مندی زبان را از آن بخش صرفی - نحوی زبان دانسته‌اند، واژگان را مخزنی از بی‌قاعدگی‌ها و موارد خاص زبان معرفی کرده‌اند و بنابراین، توجیه همنامی را پذیرفته‌اند.

شایان ذکر است که این توجیه، چند نقص دارد: اول اینکه هرگونه رابطه نظام‌مند بین معنای متمایز مرتبط با یک صورت زبانی را نادیده می‌گیرد و این مطلب، آشکارا با مجموعه کارهای (مثل بروگمان<sup>۸</sup> و لیکاف<sup>۹</sup>، ۱۹۸۸؛ جکندوف<sup>۱۰</sup>، ۱۹۹۷؛ لیکاف، ۱۹۸۷؛ لانگاکر<sup>۱۱</sup>، ۱۹۸۷ و ۱۹۹۱b؛ لوین<sup>۱۲</sup>، ۱۹۹۳؛ لیندنر<sup>۱۳</sup>، ۱۹۸۱؛ پوستیوفسکی<sup>۱۴</sup>، ۱۹۹۸) متعارض است که روابط نظام‌مند و باقاعده موجود در واژگان را نشان می‌دهند. دومین اشکال نگرش همنامی، این است که به‌صورتی محدود و صرفاً از نوع هم‌زمانی، به مقوله‌های معنا و واژگان می‌نگرد و زبان را نظامی در حال گسترش نمی‌داند که دگرگونی‌های آن در طول زمان، بیشتر به‌شکل اصولی و انگیزه<sup>۱۵</sup>

1. Homonymy
2. Monosemy
3. Polysemy
4. A. Tyler
5. V. Evanse
6. L. Blomfield
7. N. Chomsky
8. K. Brugman
9. G. Lakoff
10. R. Jackendoff
11. R. Langacker
12. B. Levin
13. S. Lindner
14. J. Pustejovsky
15. Motivated

است؛ به عبارت دیگر، نگرش همنامی، معناهای مختلف موجود در در یک شبکه معنایی را مستقل و بی‌ارتباط با هم می‌انگارد، فرایند گسترش معنا را از نوع دل‌خواهی می‌داند و در نتیجه، دگرگونی‌های زبان را بی‌دلیل و تصادفی به‌شمار می‌آورد. این مطلب، در تعارض با نگاهی است که گسترش زبان را فرایندی نظام‌مند می‌داند و در آثاری متعدد (مثل بای بی<sup>۱</sup> و همکاران، ۱۹۹۴؛ هاین<sup>۲</sup> و همکاران، ۱۹۹۱؛ هوپر<sup>۳</sup> و تراگوت<sup>۴</sup>، ۱۹۹۳) آمده است. نقص دیگر نگرش همنامی این است که به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که اگر بین معناهای مختلف منتسب به یک صورت، ارتباطی وجود ندارد، چرا از صورت‌های متمایز و جدید برای آنها استفاده نکرده‌ایم و آنها را به صورت‌های از قبل موجود دارای معنایی دیگر نسبت داده‌ایم. نقش مهم زبان، برقراری ارتباط است و ارتباط هم اساساً هدفی دارد (گامپرژ<sup>۵</sup>، ۱۹۸۲). کسی که قصد دارد ارتباط برقرار کند، از صورت واژگانی‌ای که معنایی تثبیت‌شده دارد، برای بیان معنای دیگر استفاده نمی‌کند؛ مگر اینکه مطمئن باشد مخاطب می‌تواند معنای جدید را دریابد. برای اینکه معنای جدید برای مخاطب قابل دریافت باشد، باید گسترش معنایی، از نوع نظام‌مند و محدود باشد. این مطلب نشان می‌دهد که وقتی گوینده از یک صورت واژگانی با معنایی از قبل موجود، برای بیان معنای جدید استفاده می‌کند، حتماً انگیزه و ارتباطی بین این معانی موجود است؛ وگرنه امکان دریافت معنای جدید برای مخاطب، وجود ندارد؛ پس معناهای مختلفی که به یک صورت منسوب می‌شوند، باید با هم ارتباط داشته باشند. آخرین اشکال نگرش همنامی این است که علاوه بر اینکه وجود معناهای مختلف برای یک صورت واژگانی را تصادفی و بی‌دلیل می‌داند، فراگیری و وقوع مکرر این پدیده را هم تصادفی می‌پندارد و از پس توجیه آن بر نمی‌آید؛ در حالی که از نظر معناسازان حوزه شناختی (مثل تیلر و ایونس، ۲۰۰۳)، همنامی پدیده‌ای تصادفی است؛ یعنی وقتی نتوانیم بین معناهای مختلف منتسب به یک صورت، رابطه‌ای بیابیم، نتیجه می‌گیریم که موردی اتفاقی در زبان وجود دارد.

1. J. Bybee
2. B. Heine
3. P. Hopper
4. E. Traugott
5. J. Gumperz

دومین توجیه درباره معنای مختلف منسوب به یک صورت، تک‌معنایی است. براساس این نگرش، هر واژه فقط یک معنای انتزاعی، کلی و فراگیر دارد و بقیه معانی آن، درواقع، تعبیرهای مختلف این معنای کلی در بافت‌های مختلف هستند؛ پس هویتی جداگانه ندارند و هرگز معنایی مستقل محسوب نمی‌شوند؛ بلکه تعبیرهایی وابسته به بافت‌اند. بر این مبنا، معنای کلی واژه‌ها یا از طریق به‌کارگیری ابزارهای واژگانی - زایشی تکمیل می‌شود (پوستیوفسکی، ۱۹۹۵) و یا توسط دانش بافتی (رول، ۱۹۸۱)؛ به طوری که همه معنای متمایزی که مربوط به آن است، از آن برآید. براساس این نگرش، معنای متمایزی که به یک صورت واژگانی مربوط‌اند، درواقع، گونه‌های مشتق از بافت یک معنای اصلی هستند.

نگرش تک‌معنایی هم اشکال‌هایی بدین شرح دارد: اول اینکه بعضی از معنای منسوب به یک صورت واژگانی، مستقل از بافت هستند و بنابراین، دانش کاربردشناختی به‌تنهایی برای پیش‌بینی همه معنای مربوط به یک صورت واژگانی خاص، کافی نیست. دومین اشکال، این است که براساس این نگرش، معنای اولیه هر واژه باید آن‌قدر کلی و انتزاعی باشد که همه معنای متمایز مشتق از آن را دربر بگیرد؛ در این صورت، معنای اولیه واژه احتمالاً شامل معنای صورت‌های واژگانی دیگر هم خواهد شد؛ پس اگرچه دانش کاربردشناختی، در فرایند ساخت معنا نقشی مهم ایفا می‌کند، شواهد زبانی نشان می‌دهند که کاربران زبان، برخی جفت‌های صورت - معنا را - هرچند وابسته به بافت هستند - در حافظه بلندمدت خود ذخیره کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، اگرچه طبیعت ساخت معنا متحرک و پویاست، بعضی از تعبیرهای موقعیتی به‌عنوان معنای متمایز و مستقل واژه، با صورت واژگانی جفت می‌شوند و در فرهنگ لغت قرار می‌گیرند؛ بنابراین، نگرش تک‌معنایی در تحلیل معنای مختلفی که به یک صورت نسبت داده می‌شوند، موفق نیست (تیلر و ایونس، ۲۰۰۳).

حدوسط بین دو نگرش همنامی و تک‌معنایی، چندمعنایی است. این نگرش از یک سو، برخلاف نوع تک‌معنایی، معنای مختلف مربوط به یک صورت واژگانی را معنای مستقل و ثبت‌شده در واژگان می‌داند و آنها را تعبیرهایی وابسته به بافت تلقی نمی‌کند؛ از سوی دیگر،

برخلاف نوع همنامی، معنای مستقل حفظ و ثبت شده در واژگان را بی‌ارتباط با هم نمی‌شمارد؛ بلکه آنها را نشأت گرفته از یک ریشه تاریخی می‌داند که به یک صورت واژگانی مربوط اند. براساس این نگرش، یک صورت واژگانی در سطح ذهنی، نه تنها با یک معنا، بلکه با شبکه‌ای از معنای متمایز و در عین حال وابسته به هم مرتبط است. زبان‌شناسان حوزه شناختی، این توجیه را می‌پذیرند؛ زیرا یکی از اصول اولیه آنها این است که واژگان و دستور، از جفت‌های نمادین صورت- معنا ساخته شده‌اند و بنابراین، ممکن است حاوی حشو باشند (گلدبرگ<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵؛ لانگاگر، ۱۹۸۷). براساس این فرض اولیه در زبان‌شناسی شناختی، بین دستور و واژگان، تمایزی وجود ندارد و هر دو در یک پیوستار قرار می‌گیرند؛ یعنی دستور، انواع مختلف جفت‌های نمادین، از تک‌واژ تا عبارت‌ها و اصطلاحات را دربر دارد و در نتیجه، ساخت‌بنیاد است. این مطلب در تقابل با نگرش زبان‌شناسان زایشی (چامسکی، ۱۹۹۵) قرار دارد که معتقدند دستور و واژگان باید عاری از حشو باشند.

گروهی از معناشناسان حوزه شناختی، اصول زبان‌شناسی شناختی را- مبنی بر اینکه زبان از جفت‌های نمادین ساخته شده و حاوی حشو است- می‌پذیرند؛ اما معتقدند نباید در تعیین تعداد مفاهیم مربوط به صورت‌های واژگانی اغراق کرد (ایونس، ۲۰۰۰؛ سندرا<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸؛ سندرا و رایس<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵؛ تیلر و ایونس، ۲۰۰۱b). سندرا (۱۹۹۸) این گونه استدلال می‌کند که چون الگوهای چندمعنایی از نظر روش شناختی نامحدودند منجر به خطای چندمعنایی<sup>۴</sup> می‌شوند. خطای چندمعنایی بر مبنای این استدلال نادرست ایجاد شده است که چون تلقی معانی متعدد برای یک صورت واژگانی، پذیرفتنی و معقول است، مجاز هم هست؛ در حالی که اگرچه زبان‌شناس می‌تواند از عهدۀ تحلیل شبکه‌های معنایی کاملاً پیچیده و البته منطقی برآید، این مطلب دال بر آن نیست که کاربر زبان هم بتواند معنای مربوط به یک صورت واژگانی را مثل زبان‌شناس مجسم کند. یکی از مسائلی که به خطای چندمعنایی یا اغراق در تعیین مفاهیم مربوط به یک صورت

- 
1. A.Goldberg
  2. D.Sandra
  3. Rice
  4. Polysemy Fallacy

واژگانی منجر می‌شود، تأکید بیش از حد بر بازنمایی واژگانی و درمقابل، بی‌توجهی به بافتی است که در آن، بازنمایی‌های واژگانی خاص نشأت می‌گیرند. لیکاف در تحلیل حرف اضافه Over مرتکب خطای چندمعنایی شده است؛ بدین شرح که بیشتر اطلاعاتی را که از بافت جمله و بافت کاربردی در فرایند ساخت معنا و استنتاج حاصل می‌شود، به صورت بازنمایی واژگانی درآورده است (تیلر و ایونس، ۲۰۰۳).

تیلر و ایونس (۲۰۰۳) و ایونس (۲۰۰۶) برای مقابله با خطای چندمعنایی، نظریه‌های چندمعنایی اصولی و مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی (LCCM) را مطرح کرده‌اند. براساس این دو نظریه، گسترش مفاهیم واژگانی در نتیجه استنتاج‌های کاربردشناختی صورت می‌گیرد و بین مفاهیم ثبت‌شده در واژگان و معنای وابسته به موقعیتی که به طور زنده، از بافت استنتاج می‌شوند، تفاوت وجود دارد. چندمعنایی اصولی و نظریه LCCM بر مبنای زبان‌شناسی شناختی، چند فرض اصلی و زیربنایی دارند: اول اینکه زبان (واحد‌های واژگانی و ساختارهای نحوی‌ای که در آنها واقع می‌شوند) اساساً تعبیرهای غنی منسوب به پاره‌گفتارها را کمتر معین و معلوم می‌کند؛ در نتیجه این مطلب، فرض بر این است که ساخت معنا بیشتر فرایندی ذهنی است که توضیح و ادغام اطلاعات زبانی و غیرزبانی به شیوه‌ای کاملاً زایا را دربر می‌گیرد و مدخل‌های واژگانی صرفاً به عنوان کمکی در ساخت معنا عمل می‌کنند (فوکونیه<sup>۱</sup>، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۷؛ فوکونیه و ترنر<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۲؛ ترنر، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶). دوم اینکه بازنمایی معنایی، اصولاً ذهنی است؛ یعنی زبان به صورت مستقیم، به دنیای واقع ارجاع نمی‌دهد؛ بلکه به آنچه در نظام ذهن انسان قرار دارد، ارجاع می‌دهد. نظام ذهنی هم به طور غیرمستقیم، جهان را به همان صورتی منعکس و تعبیر می‌کند که از تجربه و ادراک انسان تأثیر گرفته است (فوکونیه، ۱۹۹۷؛ جکندوف، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ و ۱۹۹۲؛ لانگاگر، ۱۹۹۸ و ۱۹۹۱b). سومین فرض این است که ساختار ذهنی ما محصول چگونگی تجربه و تعامل ما با جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. جهان خارج، شالوده ادراک مفهومی خام را برای نظام ذهنی ما فراهم می‌کند؛ اما آنچه تجربه می‌کنیم و چگونگی این تجربه، تا حد زیادی، از

---

1. G. Fauconnier  
2. M. Turner

ویژگی‌های جسمی و ساختار منحصر به فرد عصبی - کالبدشناختی<sup>۱</sup> ما اثر می‌پذیرد؛ به عبارت دیگر، تجربه ما تحت تأثیر جسممان است (جانسون، ۱۹۹۷؛ لیکاف، ۱۹۸۷؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹؛ مندler<sup>۲</sup>، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶؛ سویتزر<sup>۳</sup>، ۱۹۹۰؛ وارلا<sup>۴</sup>، تامسون<sup>۵</sup> و راش<sup>۶</sup>، ۱۹۹۱). چهارم اینکه زبان، نظامی همواره در حال تغییر است و بنابراین، مطالعه هم‌زمانی بخشی از این نظام، تنها یک نقطه را در پیوستار تغییر زبان نشان می‌دهد (بای بی و همکاران، ۱۹۹۴؛ هوپر<sup>۷</sup> و تراگوت، ۱۹۹۳). در مطالعات هم‌زمانی باید توجه کنیم که حتی ساختار واژگانی یک صورت ساده هم لایه‌های همزاد گذشته‌واژه را نشان می‌دهد. آخرین فرض، این است که گسترش معنای واژگانی، در نتیجه استنتاج‌های کاربردشناختی یا تلویحات موقعیتی صورت می‌گیرد؛ بدان معنا که بازتحلیل‌های ذهنی<sup>۸</sup> و قراردادی‌شدگی<sup>۹</sup>‌های یک استنتاج، به‌عنوان یک معنای جدید، با صورت زبانی مرتبط می‌شوند. تیلر و ایونس (۲۰۰۳) فرایند وابسته به بافت گسترش معنا را با وام‌گیری اصطلاح از تراگوت (۱۹۸۹)، تقویت کاربردشناختی<sup>۱۰</sup> نامیده‌اند.

با توجه به آنچه تاکنون گفتیم، مبنای نظری نوشته حاضر، چندمعنایی مورد قبول معناسازان حوزه شناختی و نظریه LCCM از ویویان ایونس (۲۰۰۶) است و بر این اساس، مفاهیم حالتی که به حرف اضافه «در» نسبت داده می‌شوند، بر مبنای استنتاج‌های وابسته به بافت مفهوم مکانی اولیه این واژه شکل گرفته‌اند که بر اثر تکرار و تقویت کاربردشناختی، از بافت سازنده اولیه خود جدا شده و در شبکه معنایی ذهنی این واژه جای گرفته‌اند. در بخش بعد، این مطلب را به‌صورت دقیق بررسی می‌کنیم.

1. Anatomic
2. J. Mandler
3. S. Sweetser
4. F. Varela
5. T. Thompson
6. E. Rocsh
7. P. Hopper
8. Conceptual Reanalysis
9. Conventionalization
10. Pragmatic Strengthening



## ۲. اشتقاق مفاهیم حالتی حرف اضافه «در» از مفهوم مکانی این واژه

چنان‌که پیشتر گفتیم، حرف اضافه «در» از جمله حروف اضافه مکانی است؛ یعنی روشن‌ترین مفهوم آن، بیانگر رابطه‌ای هندسی - فضایی بین یک شیء و زمینه است. جمله‌های زیر نمونه‌هایی

از کاربرد این حرف اضافه با مفهوم مکانی اند:

(۱) شهر بهار در استان همدان واقع شده است.

(۲) درخت را در باغچه کاشتم.

(۳) کودک در گهواره خوابیده است.

(۴) پدرش در زندان است.

(۵) جواهرات را در گاوصندوق گذاشتم.

(۶) کتاب‌ها در کیف من هستند.

(۷) اسباب‌بازی‌ها در جعبه‌اند.

(۸) مریم استکان‌ها را در سینی گذاشت و از اتاق خارج شد.

(۹) لامپ در سوکت است.

(۱۰) چتر در دست علی است.

(۱۱) علی در بانک کار می‌کند.

(۱۲) علی در دانشگاه درس می‌خواند.

در همه مثال‌های ذکرشده، حرف اضافه «در» بیانگر این معنی است که یک شیء به طور کلی یا جزئی، توسط زمینه‌ای مکانی محصور شده است؛ بنابراین می‌توان مفهوم مکانی این واژه را [محصورشدن] دانست.

در هیچ‌کدام از این مثال‌ها، مفهوم [محصورشدن] تنها بیانگر رابطه هندسی - فضایی بین شیء و زمینه نیست؛ بلکه چنان‌که هرکویتس<sup>۱</sup> (۱۹۸۶ و ۱۹۸۸) و وندلوئیس<sup>۲</sup> (۱۹۹۱ و ۱۹۹۴) تأکید کرده‌اند، این حرف اضافه، مثل همه حروف اضافه مکانی، بیانگر پیامدهای نقشی نیز هست و در

---

1. A. Herskovits  
2. C. Vandeloise

هر بافت و کاربرد، حتماً پیامدهای نقشی خاصی را همراه دارد. در واقع، نقطه اشتراک حرف اضافه «در» در همه مثال‌های یادشده، مفهوم [محصورشدن] است؛ اما در کنار این نقطه اشتراک در هر مثال، پیامد نقشی متفاوتی نیز مورد نظر است.

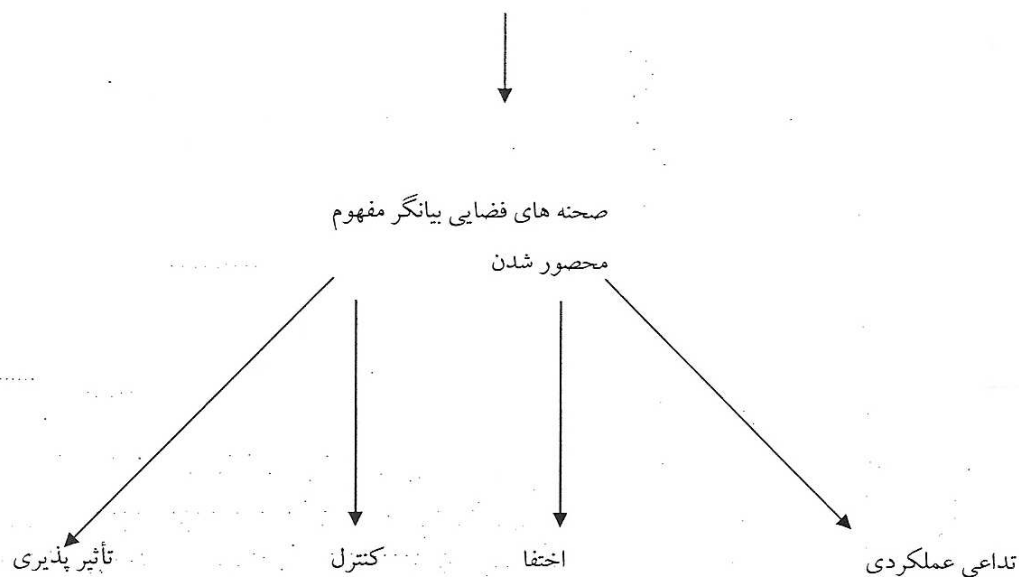
در مثال‌های (۱) تا (۵)، محصورشدن، پیامد نقشی تأثیرپذیری را داراست: در جمله (۱)، «شهر بهار» که توسط «استان همدان» محصور شده است، تحت تأثیر وضع اقلیمی، اقتصادی، سیاسی و... آن استان قرار دارد؛ در جمله (۲)، «درخت» که در «باغچه» محصور شده است، تحت تأثیر ابعاد، تعداد گیاهان، میزان خاک و دیگر ویژگی‌های باغچه قرار دارد؛ در جمله (۳)، «کودک» که توسط «گهواره» محصور شده است، تحت تأثیر اندازه، حرکات و دیگر ویژگی‌های آن قرار دارد؛ در جمله (۴) هم «پدرش» که در «زندان» محصور شده است، از وضع زندان تأثیر پذیرفته است. در مثال‌های (۵) تا (۸)، محصورشدن، پیامد نقشی اختفا را داراست؛ یعنی در نتیجه محصورشدن «جواهرات» در «گاو صندوق»، «جواهرات» پنهان شده‌اند؛ همچنین «کتاب‌ها» که در «کیف» محصور شده‌اند و «اسباب‌بازی‌ها» که در «جعبه» قرار دارند هم از نظر دورند و به شکلی مخفی شده‌اند؛ بنابراین، در این مثال‌ها، مهم‌ترین پیامد نقشی محصورشدن یک شیء در یک زمینه مکانی، اختفا است.

در مثال‌های (۸) تا (۱۱)، حرف اضافه «در»، بیانگر پیامد نقشی کنترل است؛ یعنی در نتیجه محصورشدن جزئی «استکان‌ها» در «سینی»، «استکان‌ها» توسط «سینی» کنترل و مهار می‌شوند؛ همچنین در جمله (۹) که «سوکت» به‌طور جزئی، «لامپ» را محصور کرده است، عمل کرد آن را هم کنترل می‌کند. در جمله (۱۰) هم که «چتر» در «دست‌علی» محصور شده است، توسط آن کنترل و مهار می‌شود؛ بنابراین، سومین پیامد نقشی مفهوم مکانی حرف اضافه «در»، کنترل است. در مثال‌های (۱۱) و (۱۲)، حرف اضافه «در»، پیامد نقشی ارتباط عمل‌کردی را داراست: در جمله (۱۱)، کار کردن علی (TR)، مرتبط و منطبق با زمینه‌ای (LM) است که در آن محصور شده است و بنابراین، کار «علی» (TR) مسلماً تدریس یا رانندگی نیست؛ بلکه انجام امور بانکی است که با زمینه محصورکننده «علی»، مرتبط است؛ در جمله (۱۲) هم عمل کرد «علی» (TR)، یعنی درس خواندن، مرتبط و منطبق با دانشگاه، یعنی زمینه‌ای (LM) است که «علی» در آن محصور

شده است و بنابراین، شیوه درس خواندن او با درس خواندن در مدرسه یا حوزه علمیه، تفاوت دارد و با وضع دانشگاه، مرتبط است.

با توجه به مثال‌های ذکر شده، پیامدهای نقشی مفهوم مکانی حرف اضافه «در»، عبارت از تأثیرپذیری، اختفا، کنترل و تداعی عمل کردی است و مفهوم مکانی [محصور شدن]، از مجموع رابطه هندسی - فضایی بین شیء و زمینه و پیامدهای نقشی حاصل از آن ساخته شده است. شکل (۱) مفهوم مکانی [محصور شدن] را نشان می‌دهد.

[محصور شدن]



شکل ۱: مفهوم مکانی حرف اضافه «در» و پیامدهای نقشی آن در بافت‌های مختلف

بر اساس شکل (۱)، هرگاه حرف اضافه «در» با مفهوم مکانی [محصورشدن] به کار برود، حتماً بیانگر یک یا چند مورد از پیامدهای نقشی تأثیرگذاری، اختفا، کنترل و تداعی عمل کردی نیز هست؛ اما عکس این قضیه صادق نیست و پیامدهای نقشی یادشده، ضرورتی برای وجود مفهوم [محصورشدن] ایجاد نمی‌کنند. این مطلب خود زمینه‌ساز ایجاد مفاهیم جدید برای حرف اضافه «در» می‌شود؛ بدین شرح که اگر در کاربردهای مختلف این حرف اضافه، بر یکی از پیامدهای نقشی حاصل از مفهوم [محصورشدن]، طوری تأکید شود که بیش از رابطه هندسی - فضایی بین شیء و زمینه، به پیامد نقشی حاصل از آن توجه شود، آنگاه زمینه برای جداشدن پیامد نقشی از بافت سازنده‌اش فراهم می‌شود. اگر پیامد نقشی از بافت سازنده‌اش جدا شود، به متغیری مستقل تبدیل می‌شود که بخشی از محتوای زبانی یک مفهوم واژگانی را می‌سازد؛ پس اگر هرکدام از پیامدهای نقشی مفهوم مکانی [محصورشدن] بتوانند از بافت کاربردی اولیه سازنده خود، یعنی رابطه هندسی - فضایی بین شیء و زمینه جدا شوند و در بافتی دیگر به کار روند، جوهره و شیرازه یک مفهوم واژگانی جدید برای حرف اضافه «در» می‌شوند؛ در این صورت، یعنی در بافت جدید اختفا، تأثیرپذیری، کنترل و تداعی عمل کردی، دیگر پیامد نقشی محصورشدن چیزی در یک زمینه نیستند؛ بلکه هرکدام از آنها به متغیرهایی مستقل تبدیل شده‌اند و مفاهیمی جدید را بیان می‌کنند.

تأکید بر پیامدهای نقشی مفهوم مکانی [محصورشدن]، در بافت‌های پل مانند، یعنی بافت‌هایی انجام می‌شود که در آنها، به پیامد نقشی یک مفهوم مکانی، بیش از رابطه هندسی - فضایی بین شیء و زمینه توجه می‌شود.

دو مثال زیر، فرایند شکل‌گیری مفاهیم غیرمکانی از مفهوم مکانی [محصورشدن] را نشان می‌دهند. جمله‌های (الف) مفهوم مکانی حرف اضافه «در» را بیان می‌کنند، جمله‌های (ب) بیانگر بافت‌های پل مانند هستند که در آنها، به پیامد نقشی مفهوم مکانی، بیشتر توجه شده است و در جمله‌های (ج)، مفهوم حرف اضافه «در» کاملاً از نوع غیرمکانی است.

(۱۳) الف) علی کجا زندگی می‌کند؟ علی ده سال است که در آمریکا است.

ب) علی انگلیسی بلد است؟ علی ده سال است که در آمریکا است.

ج) برای اقامت در آمریکا کاری کرده است؟ او ده سال است که در فکر آمریکا است.

(۱۴) الف) پلنگ زخمی کجاست؟ در قفس است.

ب) پلنگ زخمی خطرناک نیست؟ در قفس است.

ج) پلنگ وحشی خطرناک نیست؟ پلنگ در اختیار ماست.

مثال (۱۳) مراحل شکل‌گیری مفهوم غیرمکانی [حالت عاطفی - روانی] را از مفهوم مکانی [محصورشدن] نشان می‌دهد. در جمله (الف) از این مثال، حرف اضافه «در»، مفهومی مکانی دارد و بیانگر قرارگرفتن یا محصورشدن «علی» در «آمریکا» است. پیامد محصورشدن «علی» در «آمریکا»، تأثیرپذیری او از آن فضا است. در جمله (ب) از این مثال، حرف اضافه «در» که بیانگر مفهومی مکانی است، بیش از آنکه بر محصورشدن «علی» در «آمریکا» تمرکز کند، بر پیامد نقشی محصورشدن، یعنی تأثیرپذیری از «آمریکا» توجه می‌کند. این جمله بیانگر بافتی پل مانند است و این بافت، فضا را برای رسیدن به موقعیت‌هایی فراهم می‌کند که در آنها، صرفاً بر تأثیرپذیری تمرکز می‌شود و اصلاً مفهوم [محصورشدن] شیء در زمینه، مورد نظر نیست. در جمله (ج) از این مثال، حرف اضافه «در» اصلاً بیانگر مفهوم [محصورشدن] نیست و مفهومی کاملاً غیرمکانی، یعنی [حالت عاطفی - روانی] را تبیین می‌کند.

مثال (۱۴) هم مراحل شکل‌گیری مفهوم غیرمکانی [کنترل] را از مفهوم مکانی [محصورشدن] نشان می‌دهد. در جمله (الف) از این مثال، حرف اضافه «در» مفهومی مکانی [محصورشدن] را بیان می‌کند که پیامد نقشی آن در این جمله، کنترل‌شدن پلنگ توسط قفس (زمینه) است. در جمله (ب) هم حرف اضافه «در» مفهومی مکانی [محصورشدن] را بیان می‌کند؛ اما در این جمله، بیش از اینکه منظور از حرف اضافه «در»، محصورشدن پلنگ در قفس باشد، بر کنترل‌شدن آن توسط قفس تمرکز می‌شود. در جمله (ج)، حرف اضافه «در» مفهومی کاملاً غیرمکانی دارد و بدون اینکه صحبت از محصورشدن پلنگ در جایی باشد، تنها تحت کنترل‌بودن آن را بیان می‌کند.

مثال‌های ذکرشده، فرایند حرکت از مفهوم مکانی واژه «در» به مفاهیم غیرمکانی را نشان دادند. جمله‌های زیر هم به انواع مفاهیم غیرمکانی حرف اضافه «در» مربوط‌اند که از مفهوم مکانی [محصورشدن] به دست آمده‌اند.

- (۱۵) علی در کما است.
- (۱۶) علی در خواب است.
- (۱۷) در دوران بارداری، شیر بنوشید.
- (۱۸) در شگفتم من! نمی‌باشد ز هم دنیا چرا؟
- (۱۹) علی همیشه در شک است.
- (۲۰) در انتظار دیدنت لحظه شماری کردم.
- (۲۱) در غم شما شریکیم.
- (۲۲) در عشق آمریکا سوختم و به مرادم نرسیدم.
- (۲۳) در دردسر بزرگی افتادم.
- (۲۴) در این گرفتاری بزرگ، کسی کمکش نکرد.
- (۲۵) علی در بانک داری است.
- (۲۶) علی در بیمه است.
- (۲۷) علی در کار ساخت و ساز است.
- (۲۸) پرچم در باد تکان می‌خورد.
- (۲۹) در برف و باران، لباس مناسب بپوشید.
- (۳۰) علی در این جمله، فاعل است.
- (۳۱) در چهارشنبه آخر سال، جشن داریم.
- (۳۲) در اول فروردین، او را دیدم.
- (۳۳) خوشبختی در بندگی خداست.
- (۳۴) توانایی در دانایی است.
- (۳۵) او در آسایش زندگی می‌کند.
- (۳۶) او در آرامش مُرد.
- (۳۷) ایران در جنگ با عراق است.
- (۳۸) آنها در قهر به سر می‌برند.

(۳۹) ایران در خطر تحریم است.

در هیچ‌یک از این مثال‌ها، حرف اضافه «در» مفهوم مکانی [محصورشدن] را ندارد. نقطه اشتراک جمله‌های ذکرشده آن است که در همه آنها، حرف اضافه «در» مفهومی غیرمکانی دارد؛ اما این مفاهیم با هم فرق دارند. یکی از شواهدی که نشان می‌دهد در این جمله‌ها، مفهوم غیرمکانی «در»، مفهومی واحد نیست، آن است که این حرف اضافه در جمله‌های مختلف، موضوع‌های معناشناختی متفاوتی را بیان می‌کند: در جمله‌های (۱۵) تا (۱۷)، موضوع معناشناختی‌ای که در کنار حرف اضافه «در» قرار گرفته، حالتی جسمی است؛ در جمله‌های (۱۸) تا (۲۲)، موضوع معناشناختی همراه «در»، حالتی عاطفی - روانی است؛ در جمله‌های (۲۳) و (۲۴)، حرف اضافه «در» موضوع معناشناختی مسائل اجتماعی را همراه دارد؛ در جمله‌های (۲۵) تا (۲۷)، حرفه، به‌عنوان موضوع معناشناختی «در» آمده است؛ در جمله‌های (۲۸) تا (۳۰)، شرایط حاکم، در جایگاه موضوع معناشناختی حرف اضافه «در» قرار گرفته است؛ در جمله‌های (۳۱) و (۳۲)، زمان، موضوع معناشناختی حرف اضافه «در» شده است؛ در جمله‌های (۳۳) و (۳۴)، عوامل کنترل‌کننده، موضوع معناشناختی «در» هستند؛ در جمله‌های (۳۵) و (۳۶)، یک حالت وجودی، موضوع «در» است؛ در جمله‌های (۳۷) و (۳۸)، رابطه دوجانبه، موضوع معناشناختی «در» واقع شده است؛ در آخرین جمله، وضعیت خارجی، موضوع معناشناختی حرف اضافه «در» شده است.

بیشتر گفتیم که مفهوم مکانی [محصورشدن] در بافت‌های مختلف می‌تواند چهار پیامد نقشی متفاوت، یعنی تأثیرپذیری، کنترل، اختفا و تداعی عمل‌کردی را داشته باشد که جداشدن هر یک از آنها از بافت سازنده‌شان، امکان ساخته‌شدن یک مفهوم جدید را برای «در» ایجاد می‌کند. در جمله‌های ذکرشده، حرف اضافه «در» بدان سبب، موضوع‌های معناشناختی متفاوتی را می‌پذیرد و مفاهیم مختلفی را بیان می‌کند که پیامدهای نقشی مختلفی، عامل شکل‌گیری این مفاهیم هستند.

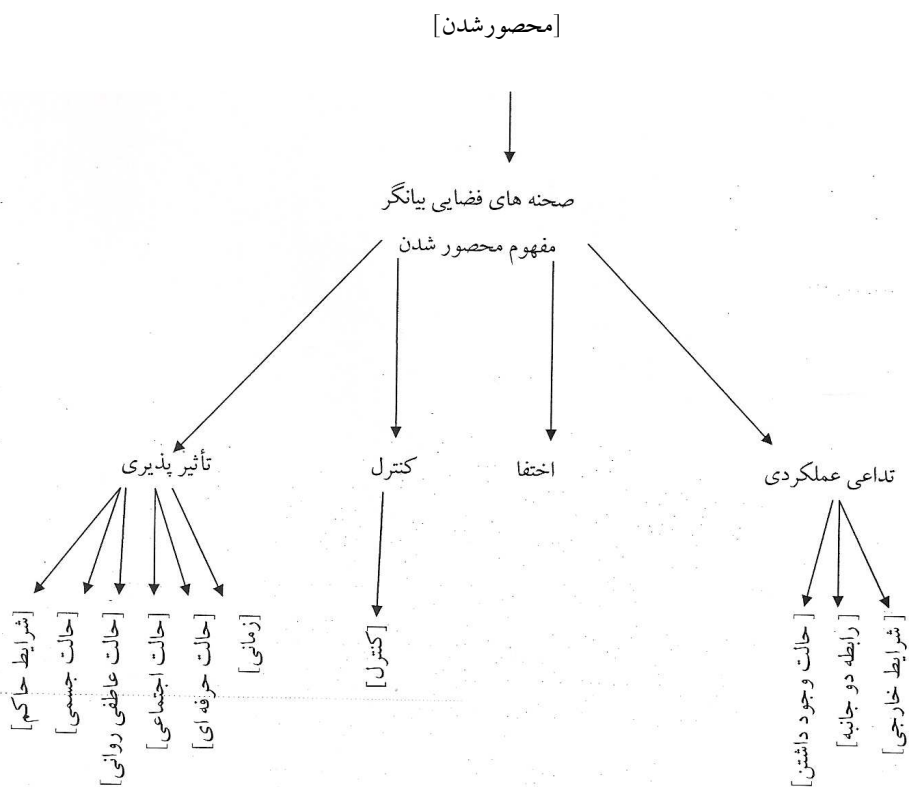
در مثال‌های (۱۵) تا (۳۳)، جداشدن پیامد نقشی تأثیرپذیری، باعث ساخته‌شدن مفاهیم غیرمکانی برای حرف اضافه «در» شده است. وقتی پیامد نقشی تأثیرپذیری از مفهوم مکانی [محصورشدن] جدا و به متغیری مستقل تبدیل شود، می‌تواند انواع مختلف تأثیرپذیری را نشان دهد: در جمله‌های (۱۵)، (۱۶) و (۱۷)، حرف اضافه «در» بیانگر تأثیرپذیری جسمی است و مفهوم

غیرمکانی [حالت جسمی] را بیان می‌کند؛ در جمله‌های (۱۸) تا (۲۳)، «در» بیانگر تأثیرپذیری از مسائل عاطفی- روانی است و مفهوم غیرمکانی [حالت عاطفی- روانی] را نشان می‌دهد؛ در جمله‌های (۲۳) و (۲۴)، «در» بیانگر تأثیرپذیری از روابط اجتماعی است و مفهوم غیرمکانی [حالت اجتماعی] را بیان می‌کند؛ در جمله‌های (۲۵) تا (۲۸)، «در» بیانگر تأثیرپذیری حرفه‌ای است و مفهوم غیرمکانی [حالت حرفه‌ای] را بیان می‌کند؛ در جمله‌های (۲۸) تا (۳۰)، «در» بیانگر تأثیرپذیری از وضعیت حاکم است و مفهوم غیرمکانی [وضعیت حاکم] را منتقل می‌کند؛ در جمله‌های (۳۱) و (۳۲)، «در» تأثیرپذیری از یک زمان خاص را نشان می‌دهد و مفهوم غیرمکانی [زمان] را بیان می‌کند.

در جمله‌های (۳۳) و (۳۴)، مفهوم غیرمکانی «در» به دنبال جداشدن پیامد نقشی کنترل از بافت سازنده‌اش حاصل شده است و در این جمله‌ها، حرف اضافه «در» مفهوم [کنترل] دارد. در جمله‌های (۳۵) تا (۳۹)، مفاهیم غیرمکانی «در»، به دنبال جداشدن پیامد نقشی ارتباط عمل‌کردی، از بافت اولیه این حرف اضافه حاصل شده‌اند. ارتباط عمل‌کردی می‌تواند بیانگر رابطه یک چیز با ویژگی‌های درونی خودش، رابطه دوجانبه بین دو چیز و عوارض بیرونی حاصل از رابطه بین دو چیز باشد؛ بنابراین، سه مفهوم حاصل از جداشدن پیامد نقشی ارتباط عمل‌کردی از بافت اولیه‌اش عبارت‌اند از: [حالت وجودداشتن]، [روابط دوجانبه] و [وضعیت خارجی]. در جمله‌های (۳۵) و (۳۶)، بین آسایش و آرامش- که از ویژگی‌های درونی فرد هستند- با خود فرد، ارتباط وجود دارد و حرف اضافه «در» مفهوم غیرمکانی [حالت وجودداشتن] را بیان می‌کند؛ در جمله‌های (۳۷) و (۳۸)، حرف اضافه «در» بیانگر [رابطه دوجانبه] بین دو چیز است و در جمله (۳۹)، وضعیت بیرونی حاصل از رابطه دوجانبه بین دو چیز را نشان می‌دهد و در نتیجه، مفهوم غیرمکانی [وضعیت خارجی] را بیان می‌کند.

شکل (۲) مفاهیم غیرمکانی حاصل از مفهوم مکانی [محصورشدن] را نشان می‌دهد.





شکل ۲: مفاهیم غیر مکانی برگرفته از مفهوم مکانی حرف اضافه «در»

### ۳. نتیجه گیری

براساس مطالب گفته شده، مفاهیم غیرمکانی حرف اضافه «در»، از پیامدهای نقشی مفهوم مکانی این واژه در بافت‌ها و کاربردهای مختلف شکل می‌گیرند. وقتی در بافت‌های مختلف، بر استنتاج‌های موقعیتی تأکید شود، زمینه برای جدا شدن آنها از بافت اولیه‌شان فراهم می‌شود و کم‌کم، آنها به مفاهیمی مجزا تبدیل می‌شوند؛ بر این اساس، منشأ پیدایش مفاهیم غیرمکانی برای صورت واژگانی «در»، بافت‌ها و کاربردهای مختلف این واژه است. این توجیه - که از نظریه چندمعنایی اصولی تیلر و ایونس شروع شده و در نظریه LCCM پالوده شده است - نسبت به توجیه کلاسیک لیکاف و جانسون در حوزه معناشناسی شناختی، برتر است.

بر مبنای توجیه لیکاف و جانسون، استعاره ادراکی زیربنایی «حالت مکان است»، عامل پیدایش مفاهیم غیرمکانی برای حروف اضافه مکانی است؛ اما بر این توجیه، انتقادهایی وارد است. استعاره و هر کاربرد استعاری، از منطقی خاص پیروی می‌کند که عبارت از رابطه انگیخته بین دو مفهوم اولیه و ثانویه است. اگر چنین رابطه‌ای وجود نداشته باشد، استعاره منطقی نیست و پذیرفته نمی‌شود (اصغری، ۱۳۸۴)؛ اما با توجه به استدلال لیکاف و جانسون مبنی بر اینکه استعاره ادراکی زیربنایی «حالت مکان است»، علت پیدایش مفاهیم غیرمکانی برای حروف اضافه مکانی است، نمی‌توان هیچ‌گونه محدودیت یا منطقی خاص را در انتساب مفاهیم غیرمکانی به حروف اضافه مکانی تصور کرد؛ در حالی که مثلاً در جمله‌های (۱۵) و (۱۸)، مفاهیم غیرمکانی [حالت جسمی] و [حالت عاطفی - روانی]، به حرف اضافه مکانی «در» نسبت داده شده‌اند؛ اما مفهوم غیرمکانی [حالت فعال] در هیچ جمله‌ای به «در» منسوب نشده است. در نگرش لیکاف و جانسون، معلوم نیست چه منطقی باعث می‌شود فقط بعضی از مفاهیم غیرمکانی به بعضی از حروف اضافه مکانی منتسب بشوند. به نظر نگارندگان، علت توجه نکردن لیکاف به منطقی درونی استعاره، این است که او نقش بافت را در تشکیل معنا نادیده گرفته است؛ در این صورت، رابطه انگیخته یا شباهت بین مفهوم اول و دوم که در بافت شکل می‌گیرد، توجیه نمی‌شود و مشخص نیست که چرا مثلاً مفهوم غیرمکانی [حالت جسمی] را برای حرف اضافه «در» به کار می‌بریم؛ ولی مفهوم حالتی [حالت فعال] را به کار نمی‌بریم.

برتری نظر تیلر و ایونس - که در نوشته حاضر، بدان استناد شده است - بر تحلیل لیکاف و جانسون، آن است که براساس این نگرش، معلوم می‌شود که چون پیامدهای نقشی وابسته به بافت مفهوم مکانی حرف اضافه «در»، عامل پیدایش مفاهیم غیرمکانی است و این حرف اضافه در بافت‌های مختلف، پیامدهایی خاص را به دنبال دارد، نمی‌توان آزادانه هر مفهوم مکانی‌ای را به آن منتسب کرد؛ بلکه تنها مفاهیم غیرمکانی‌ای به حرف اضافه «در» منسوب می‌شوند که از پیامدهای نقشی مفهوم مکانی این واژه در بافت‌های مختلف، نشأت گرفته باشند.

امتیاز نوشته حاضر، این است که با بررسی جمله‌هایی از متون نوشتاری معمول در زبان فارسی، پیامدهای نقشی حرف اضافه «در»، در بافت‌های مختلف را به دست آورده‌ایم، بافت‌های پل‌مانندی را - که در آنها، به پیامدهای نقشی مفهوم مکانی «در»، بیش از رابطه هندسی - فضایی بین شیء و زمینه توجه شده است - شناسایی کرده‌ایم و سرانجام، مفاهیم غیرمکانی «در» را - که در حال حاضر، به این واژه منسوب‌اند - معرفی کرده‌ایم؛ به این ترتیب، رابطه بین مفاهیم غیرمکانی و مکانی این واژه را آشکار کرده و ادعای چندمعنابودن آن را ثابت کرده‌ایم.

## منابع

- اصغری، سیده زهرا (۱۳۸۴). *انتقال پیام در متون معیار زبانی و متون ادبی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.

- Bloomfield, Leonard (1970). *Language*. New York: Holt, Rinehart & Win Ston. (Original Work Published in 1933).

-Brugman, Clodia and George Lakoff (1988). "Cognitive Typology and Lexical Networks". In S. Small, G. Cottrell & M. Tennenhouse (eds). *Lexical Ambiguity Resolution*. PP. 477-507. SanMatea, CA: Morgan Kaufman.

-Chomsky, Noam (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge: Cambridge MIT Press.

-Croft, William and D. Alan Cruse (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Evanse, Nicholas and David Wilkins (2000). "In the Mind's Ear: the Semantic Extensions of Perception Verbs in Australian languages". *Language*. N. 76: 3. PP. 546-592.
- Evanse, Vyvyan (2004). *The Structure of Time: Language Meaning and Cognition*. Amsterdam: John Benjamins.
- ----- (2006). "Lexical Concepts, Cognitive Modles and Meaning Construction". *Cognitive Linguistics*. N. 17-4. PP. 491 - 534.
- ----- (2009). "Semantic Representation in LCCM Theory". In V. Evanse and S. Pourcel (eds.). *New Directions in Cognitive Linguistics*. Amsterdam: John Benjamins.
- ----- (To Appear a). *How Words Mean*. Oxford University Press.
- ----- (To Appear b). "From the Spatial to the Non-Spatial: The State Lexical Concepts of In, On and At". In V. Evanse and P. Chilton (eds.). *Language, Cognition & Space: The State of the Art and New Directions*. London: Equinox Publishing.
- Evanse, Vyvyan and Melanie Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Fauconnier, Gilles (1994). *Mental Spaces*. Cambridge: Cambridge University Press.
- ----- (1997). *Mapping in Thought & Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fauconnier, Gilles and Mark Turner (2002). *The Way We Think: Conceptual Blending And The Mind's Hidden Complexities*. New York: Basic Books.
- Heine, B., U. Claudi and F. Hunnemeyer (1991). *Grammaticalization: A Conceptual Framework*. Chicago: University of Chicago Press.
- Herskovits, Annette (1996). *Language and Spatial Cognition*. Cambridge: Cambridge University Press.
- ----- (1998). "Spatial Expressions and the Plasticity of Meaning". In B. Rudzka-Oystyn (ed.). *Topics in Cognitive Linguistics*. Amsterdam: John Benjamins. PP. 271-298.
- Hopper, Paul and Elizabeth Closs Traugott (1993). *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Jackendoff, Ray (1992). *Language of the Mind: Essays On Mental Representation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Johnson, Mark (1997). *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, George (1987). *Woman, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, George and Mark Johnson (1980). *Metaphors We Live by*. Chicago: Chicago University Press.
- ----- (1999). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenge to Western Thought*. New York, NY.: Basic Books.
- Langacker, Rowland (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. 1. Stanford: Stanford University Press.
- ----- (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. 2. Stanford: Stanford University Press.
- ----- (1991). *Concept, Image, Symbol: The Cognitive Basis of Grammar*. Second Edition. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Mandler, Jean M. (1992). "How To Build a Baby 2". *Conceptual Primitives. Psychological Reviews*. N. 99. PP. 567-604.
- ----- (1996). "Preverbal Representation and Language". In P. Bloom and Others (eds). *Language and Space*. PP. 365-384. Cambridge: MA: MIT Press.
- Sandra, Dominik (1998). "What Linguists Can And Can't Tell you About The Human Mind: A Reply to Croft". *Cognit Ling*. N. 9. PP. 361-378.
- Sandra, Dominik and Sally Rice (1995). "Network Analysis to Prepositional Meaning: Mirroring Whose Mind, The Linguist or Language User's?". *Cognit Ling*. N. 6. PP. 89-130.
- Turner, Mark (1996). *The Literary Mind*. Oxford: Oxford University Press.
- Tyler, Andra and Vyvyan Evanse (2001). "Reconsidering Prepositional Polysemy Networks: The Case of Over". *Language*. N. 77(4). PP. 724-65.
- ----- (2003). *The Semantics of English Prepositions: Spatial Scenes, and the Polysemy of English Prepositions*. Cambridge University Press.

-Vandeloise, Claude (1991). *Spatial Prepositions: A Case Study From French*.  
Translated by Ann R. K. Bosch. Chicago: University of Chicago Press.

----- (1994). "Methodology and Analysis of The Preposition". in  
*Cognitive Linguistics*. N. 5(2). PP. 157-184.

- Varela, Francisco and Others (1991). *The Embodied Mind*. Cambridge: MIT  
Press.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.  
This page will not be added after purchasing Win2PDF.